

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود

مصاحبه رادیو همبستگی با منصور حکمت

در باره اسلام سیاسی و ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی

این مصاحبه در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹ از رادیو همبستگی در مالمو سوئد پخش شده است. بخش دیگر این مصاحبه در همبستگی شماره ۸۷ چاپ شد.

رادیو همبستگی: قبل از هر چیز برای ما بگویید لزوم تصویب قراری از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری درباره تشدید مبارزه با جریانات و حرکات اسلامی از کجا ناشی میشود؟ زیرا همه حزب کمونیست کارگری را بعنوان یک جریان ضد مذهبی می شناسند و مبارزه علیه جریانات ارتجاعی اسلامی هم در این چند سال یکی از مشخصات حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. آیا این کافی نبوده؟

منصور حکمت: اینجا ما داریم راجع به یک موضوع متفاوت صحبت می کنیم. مخالفت کمونیستها با مذهب، افشاگری آنها از مذهب و تلاششان برای ایجاد یک جامعه غیرمذهبی، به قول شما یک امر هویتی و قدیمی برای کمونیستهاست. منتهی پدیده دیگری که در این ۲۵-۲۰ سال اخیر شاهدش بوده ایم، پیدایش و رشد چشمگیر جنبشهای سیاسی است که تحت پرچم اسلام خود را سازمان داده اند. یک سلسله حرکات فوق العاده دست راستی، ضد بشری، خشن و انسان ستیز در شمال آفریقا، خاورمیانه و امروز در همه کشورهایی که به اصطلاح دین رسمی شان اسلام است، و یا اقلیتهای بزرگ مسلمان دارند جریان دارد. عملکرد اینها در درجه اول بصورت ضدیت با آزادی زنان، با حقوق مدنی زن، با آزادی ابراز وجود انسانها در زمینه های فرهنگی و شخصی، پیاده کردن قوانین و سنتهای وحشیانه علیه آدمها، حتی کشتار، سر بریدن، قتل عام انسانها از کودکان خردسال تا پیران است. در الجزائر شبی و روزی نیست که اینها عده ای را بقتل نرسانند، در ایران فکر نمیکنم هیچ شنونده شما احتیاج به یادآوری داشته باشد که اینها با مردم این مملکت چه کرده اند. طالبان را در افغانستان می بینیم. خشونت جزء تعریف اینهاست و بی اعتنائی شان به حرمت انسان، دشمنی شان با خوشی انسان، ضدیتشان با هر جامعه آسوده و هر فعل و انفعال آزادانه انسانها چیز کاملاً مشهودی است.

این یک جنبش است مثل فاشیسم برای مثال. ناسیونالیسم و راسیسم هم گرایشهای قدیمی تری هستند. اما وقتی بر مبنای اینها فاشیسم عروج میکند، یک عده باید اطلاعیه بدهند و بگویند این جنبش فاشیستی جدیدی که دارد سر بلند میکند عاقبتش این خواهد بود و این جنایات را به بار میآورد و باید جلوی آن ایستاد. الان ما داریم با اسلام به همین ترتیب روبرو میشویم. مواضع ضد مذهبی ما به جای خود محفوظ. خیلی ها در جهان آتئیست هستند و نقش افیونی مذهب و نقش سرکوبگر مذهب را می شناسند. ولی در مقابل این جنبش مشخصاً دست راستی، فعال، آدمکش و نسل کشی که تحت پرچم اسلام در خاورمیانه و ایران به فعالیت مشغول است و الان کمابیش ابعادی بین المللی پیدا کرده، باید مردم این دنیا امروز بلند شوند و قد علم کنند. این بختکی است که روی بخش زیادی از جمعیت جهان افتاده و مردم زیادی دارند به خاطر آن بدبخت میشوند. به این معنی ما قطعنامه تصویب کردیم. علاوه بر سیاستهای افشاگرانه و آگاهگرانه که در قبال مذهب به طور کلی داریم، اکنون در قبال اسلام بعنوان یک جنبش سیاسی، یک جنبش قرن بیستمی و یک جنبش ارتجاعی امروزی که ضد کمونیست است، ضد سوسیالیسم است، ضد آزادی، ضد زن و ضد مدرنیسم است و حتی ضد شادی است و به شدت نژاد پرست است احتیاج به یک موضع سیاسی و عملی ویژه داریم.

این قطعنامه خودش را می‌خواهد. این جنبش سیاسی ارتجاعی یک برخورد سیاسی می‌خواهد.

رادیو همبستگی: در ادبیات حزب زیاد به اصطلاح اسلام سیاسی برمیخوریم. منظور از اسلام سیاسی چیست؟ آیا منظور همان فاندامن‌تالیسم و بنیادگرایی است؟ اگر نه، تفاوت در چیست؟

منصور حکمت: اسلام سیاسی لزوماً بنیادگرایی نیست. البته نویسندگان مختلف‌های مختلف ممکن است این عبارت را به معانی نسبتاً متفاوتی بکار ببرند. ولی اشاره ما به همان است که گفتم، یعنی همین جنبش‌های سیاسی که تحت پرچم اسلام برای ایجاد نوعی جامعه اسلامی تلاش میکنند. از انقلاب ۵۷ ایران به بعد، ضد انقلاب اسلامی که انقلاب را سرکوب کرد و جمهوری اسلامی را سر کار آورد یکی از نخستین جلوه‌های حرکت این اسلام سیاسی در این دور جدیدش بود. در ابتدای قرن بیست هم هنگامی که مردم مستعمرات به موقعیت تحت سلطه و نامطلوب خود بیدار میشدند و زمزمه‌های ضد استعماری بالا میگرفت، پان‌اسلامیسم و اندیشه اسلامی هم به عنوان مبنای حکومت و مبنای نوعی دولت در شرق سابق مطرح شد، منتهی جنبش‌های مدرنیستی و پارلمان‌تاریستی و لیبرالی آن موقع قویتر از این حرفها بودند. ناسیونالیسم قویتر بود و کشورهای خاورمیانه به راه جوامع اسلامی نرفتند. آن جنبش اسلامی یک پدیده مستقلی بود و متعلق به دوران دیگری. دوران زیر سوال رفتن فتووالیسم و سلطه استعمار در آن جوامع. ولی اسلام سیاسی دوره ما بعنوان یک پدیده جدید و جنگ سردی شکل گرفت. یک نیروی دست راستی، ضد چپ، ضد کمونیست و به درجه ای ضد غرب. این جریانی است که در رقابت با غرب بر سر ثروتها و قدرتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا نهفته است، پدیدار شده است. دولت را می‌خواهد. یک ایدئولوژی دیگر است برای حاکمیت و سهم طلبی بخشهایی از بورژوازی این کشورها. و این پدیده جدیدی است به این معنی که در سه دهه آخر قرن بیست احزاب سیاسی جدید دست راستی ای بوجود آمده اند و اینها هدفشان نوعی جامعه اسلامی است. اسلام به طور سنتی چه در تسنن و چه در تشیع همیشه این رابطه را با دولت نداشته است. قلمرو دولت معمولاً به عنوان یک قلمرو حمایت شده توسط دین که در عین حال سرویس و خدمات به دین میدهد، شناخته شده. خلیفه و امام یک طرف و سلطان و شاه طرف دیگر بودند و این سلطان و شاه مهر تاییدشان را از مراجع دینی میگرفتند، محیط را برای گرفتن خمس و زکات و اجرای فقه اسلامی فراهم میکردند و خودشان شمشیر اسلام بودند ولی خود حاکم ممکن بود مسلمان غیوری نباشد و معمولاً مقامی در سلسله مراتب دینی نداشت. حکومت یا دولت، ارتش، نیروهای قهریه دست سلاطین بودند که به یک سازشی با سلسله مراتب دینی رسیده بودند. اسلام سیاسی که ما از آن حرف میزنیم یک نوع ایدئولوژی متفاوتی را مطرح میکند و آن اینکه، حکومت، دولت میتواند اسلامی باشد به همین معنی که برای مثال در ایران پیاده شد. در عربستان سعودی حکومت اسلامی نیست، اسلام حاکم است ولی حکومت دست آن قبیله معینی است که شمشیرش را در خدمت اسلام قرار داده و با هم میخورند. این اسلام سیاسی، به این معنی با اسلام به معنی همیشگی اش، که واضح است در همه جوانب زندگی مردم سر میکشد و امر و نهی میکند، فرق دارد. چون مشخصاً می‌خواهد قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان بدهد و این پدیده به این معنی جدید است. نمی‌خواهم بگویم مطلقاً جدید در تاریخ قرن بیست، ولی دور جدیدش را ما شاهدیم و واضح است که این پدیده در اواخر قرن بیست همان نقشی را ندارد که در آغاز قرن بیست داشت. بشدت ضد کمونیستی است، ضدکارگری است. حرکتی است در متن رقابت‌های بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی، پرچمی است که بلند شده برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه که به این میراث کثیف دینی تکیه میکند. همانطوریکه گفتم ما با اینها طرف هستیم سوای اینکه با اسلام بطور کلی و با مذهب به طور کلی طرفیم. بعنوان یک عده آدم آزاداندیش و طرفدار تفکر و انتخاب آزاد انسانها با این جریان‌ها به عنوان یک جریان‌ها دست راستی، خشن و ضدانسانی طرفیم و اسلام سیاسی به این معنی که از آن حرف میزنیم این حرکت‌های معطوف به کسب قدرت را مد نظر دارد.

رادیو همبستگی: بهر حال این قرار به طور اخص تشدید فعالیت علیه اسلام هم هست یا اینکه مختص به همین جریان است؟

منصور حکمت: شما تنها نمیتوانید علیه جنبشهای سیاسی اسلامی که صحبتش را میکنیم قد علم کنید و سنگربندی محکمتری بکنید بدون اینکه بیشتر هم به اندیشه هایشان بپردازید. منتها روشن است که خود ما بعنوان یک حزب کمونیست علیه اسلام بعنوان یک اندیشه و یک سیستم فکری و یک روش زندگی هستیم. آنچه مسلم است وقتی شما با جنبشهایی روبرو شوید که انسانهای آزاد اندیش را تهدید به مرگ میکنند، تسلیمه نسرين برای مثال، شما موظفید یکبار دیگر پای قرآن را وسط بکشید و بگویید آخر این ارتجاع از یک آشخوری تغذیه میکند که خودش دقیقا همه این عقب ماندگی را فرمولبندی کرده. قرآن میتواندست یک کتاب تاریخی مثل بقیه کتابهای تاریخی باشد، مردم به آن نگاه کنند و زیاد به آن حساسیت نداشته باشند ولی وقتی جنبشی آن را پرچم یک مبارزه سیاسی امروز میکند، آن وقت مردم مجبورند آن پرچم را ازش بگیرند، بازبینی کنند، نگاه کنند و دور بیاندازند. وگرنه فرض کنید کتابی بود مثل شاهنامه فردوسی که می گذاشتند آن گوشه و احتمالا ارجاع زیادی به آن نمیکردند. شما در هر کتاب قدیمی بروید بگردید حتما ارتجاع زیادی را پیدا میکنید. منتها وقتی خود طرف اینجا معتقد است که باید در انتهای قرن بیست با این قرآن به جنگ احزاب سوسیالیست و اتحادیه های کارگری و سازمانهای زنان بیایند، آن وقت به نظر من زنان و کارگران و سوسیالیستها موظفند که این پرچم را از دست طرف بگیرند و آبرویش را ببرند.

رادیو همبستگی: منشا این اسلام سیاسی که گفتید چیست؟ آیا روی کار آمدن جمهوری اسلامی منشا اسلام سیاسی شد یا قبل از جمهوری اسلامی هم بود؟

منصور حکمت: به نظر من مقاومت در مقابل غرب یک پدیده قدیمی در خاورمیانه و در کشورهایی است که ما به آنها اسلام زده میگوییم. چون غرب در چهارچوب استعماری وارد این کشورها شد. ورود غرب با خشونت و با استثمار زیادی همراه بود، اینطور نبود که تمدن غربی یا برای مثال پارلمان یا هنر و ادبیات و فرهنگ غربی در یک رابطه و جریان سیلان آزاد به شرق رسیده باشد، بلکه با اسلحه و خشونت و آدم دزدی و زندان کردن و کشت و کشتار آمده، در نتیجه معلوم است که مقاومت علیه اش هست و ناسیونالیسم محلی و مبارزه علیه استعمار به هر امکانی که در محل هست چنگ میاندازد. به این معنی، این اسلام پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود، همانطور که ناسیونالیسم این کشورها هم در یک دوره ای پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود. اما این حرکت اسلامی معاصر ناشی از و متعلق به یک دوره دیگر است، متعلق به دوره ای است که جهان بطور واقعی ادغام شده، جریان اقتصادی جهان به هم وابسته است، این پرچم نوعی سهم خواهی بخشهایی از طبقه حاکمه این کشورها است. برای مثال در خود ایران، خیلی ها که فکر میکردند باید کشور ایران سری در میان سرها داشته باشد، از طریق رژیم شاه بجایی نرسیدند ولی با رژیم اسلامی به آن رسیدند. از اینکه بخشی از طبقه حاکمه این کشور هستند خوشحالند. این جمهوری اسلامی بود که کاری کرد که برای مثال رئیس جمهوری آمریکا اینقدر نسبت به ایران و "فرمایشات" رهبر مذهبی ایران حساس باشد. این جمهوری اسلامی بود که امکان داد اینقدر کشورش بتواند موش در منطقه بدواند و توسعه طلبی و عظمت طلبی ایرانی را در این چارچوب گسترش دهد. مضارش برای بورژوازی ایران بجای خود. ولی میخواهم بگویم که این اسلام پرچمی شده برای نوعی سهم خواهی و رقابت بر سر قدرت در منطقه، بین طبقات حاکمه با بورژوازی و امپریالیسم در سطح بین المللی. خیلی ها به این جنبش اسلامی بعنوان یک ابزار سیاسی نگاه می کنند. فرض کنید در جنگ اعراب و اسرائیل، پرچم اسلام یکی از باصطلاح دست افزارهای کمپ جهان عرب در مقابل اسرائیل است. و فکر میکنم ابزار کارآمدی است و هر وقت لازمش داشته باشند بکارش می اندازند. این اسلام همچنین مورد مصرفش را برای کوبیدن چپ دارد، برای مثال رژیم شاه در خود ایران هیچگاه نمی توانست کشتاری را که اینها، جمهوری اسلامی، از کارگران و کمونیستها کردند، صورت دهد. هیچوقت بدون

این ابزار نمیشد اینطور به جنگ آزادی زن رفت، فقط این ابزار میتواند زن را در قید و بند نگه دارد. جنبش اسلامی مثل یک ابزار سیاسی مورد استفاده‌اش را پیدا کرده، مورد استفاده‌اش علیه چپ، علیه مدنیت، علیه فرهنگ آزاد اندیشانه است، علیه شادی انسان است. کاملا ارتجاعی است، صد در صد ارتجاعی است. موجودیت خود را درست در نقطه مقابل آزادیخواهی و سوسیالیسم پیدا کرده است. به این معنی فکر میکنم باید بعنوان یک ایدئولوژی و یک نهاد سیاسی قرن بیستمی ارتجاعی با آن برخورد کرد که درست مثل فاشیسم میشود نقشش را در جامعه تعریف کرد.

سؤال شنونده: من سئوالی داشتم از منصور حکمت. اگر در آینده، حکومت کارگری برقرار شود و در واقع این آرزوی هر انسان برابری طلبی هست و امیدوارم که این آرزو بزودی برآورده شود، آیا در آنموقع فعالیت جریاناتی مثل حزب الله لبنان یا فدائیان اسلام در ایران و یا جریانات اسلامی در الجزائر که به آنها اشاره کردید، از نظر شما ممنوع میشود و اگر جلوی فعالیت این جریانات اسلامی گرفته شود در آنصورت این عمل منافاتی با آزادی های بی قید و شرط سیاسی پیدا نمیکند؟

منصور حکمت: من نظر شخصی ام را میتوانم بگویم. سیستم سیاسی ای که ما پیشنهاد میکنیم یک سیستم شورایی است که قوانین و مقرراتش را نماینده های مردم در سطح وسیع در کشور میگذارند و هرکس بنا به شهروندی و یا سکونت اش در آن کشور، حالا با هر پیشینه ملی و قومی که داشته باشد، میرود و در شورای محلش عضو میشود و از آن طریق در سلسله مراتب سیاسی کشور شرکت میکند و طبعاً قوانین مشخص این چیزها را از آن دولت باید خواست، از خود مردمی که آن موقع زندگی میکنند. منتها من بعنوان یکی از آن مردم نظرم را میگویم. نفس تشکیل فدائیان اسلام بنظر من جرم نیست، نفس خواستن دنیایی اسلامی بنظر من جرم نیست. ما باید جنایت و جرم را تعریف کنیم و بعد آن را ممنوع کنیم. اگر کسی بیاید و بگوید که من یک جامعه اسلامی میخواهم که در آن آدمها بدبخت باشند و زنان در زنجیر باشند و دارد اینها را به مردم میگوید و مردم بر نگاهی میکنند، تا این لحظه مرتکب جرمی نشده است. ولی اگر بنا کرد به کشتن کسی، ترساندن کسی، حبس کردن کسی، ارباب کسی، محروم کردن کودکی از حقوقش، دست اندازی به زندگی و هستی و آزادی کسی، آنوقت است که به استناد این جرائم باید سراغش بروند. به این اعتبار بنظر من نفس داشتن احزاب اسلامی، حتی در سیستم ما، جرم نخواهد بود. نفس تشکیل یک جریانی که بگوید همه جهان باید مسلمان بشود جرم نخواهد بود چون ابراز جنون آمیزترین و احمقانه ترین عقاید هم حق آدمهاست، میتوانند نظرشان را بگویند. هدف ما اینست که با ایجاد جامعه ای که هیچکس نمیتواند نیات سیاسی خودش را پشت چنین چیزی پنهان کند، جامعه ای که در آن برای مردم معلوم است دفتر و دستک هر جریانی کجاست و چکار دارد میکنند، جلوی رشد اینها را بگیریم. در یک جامعه آزاد که همه حق دارند حرف بزنند، و هرکس حق دارد نمایشنامه بنویسد یا شعر بگوید، و یا برود در خیابان فریاد بزند و یا در مدرسه پا شود و هر ایرادی از برنامه درسی اش بگیرد، یا از کانال رادیو و تلویزیونی که وقتش بین شهروندان تقسیم شده، مردم حرفشان را بزنند و نظرشان را بگویند، اینکه از هر ده هزار نفر یک نفر پا شود و حرفهای فاشیستی بزند یا حرفهای راسیستی یا اسلامی بزند برای آن جامعه پدیده ای قابل تحمل و حتی قابل ریشخند خواهد بود و زیاد جدی اش نمی گیرند. ولی اگر شما سازمان فدائیان اسلام درست کنید و بعد بروید بمب بخرید، اسلحه انبار کنید، قاچاقی لیست آدرس خانه های مردم را تهیه کنید و بعد بروید آنها را ترور کنید، یا بخواهید بروید کشوری دیگر بمب بگذارید، آنوقت آن دولت مربوطه این جریان را نه بخاطر اسلامی بودنش بلکه بخاطر همین کارهایی که گفتم میگیرد و میگوید شما حق ندارید جان کسی را بخطر بیاندازید، شما حق ندارید اقلیتی را بترسانید، کسی را تهدید به مرگ نکنید، زندگی امن کسی را برایش ناامن کنید. در نتیجه بنظر من آزادی بیانشان را خواهند داشت. متأسفانه یک عده ای هنوز این افکار را دارند. اما فکر میکنم در چنان شرایطی کمتر و کمتر میشوند. بنظر من آزادی بهترین درمان جهالت و حماقت است. اگر یک جامعه ای آزاد باشد و هرکس بتواند حرفش را

بزند، در طول زمان حرفها حسابی تر میشود، عمیق تر میشود و انسانی تر میشود. دقیقا دیکتاتوری است که این آشغالها را از خودش بیرون میدهد. من فکر میکنم اگر جامعه اینقدر از خودش مطمئن باشد و بخصوص اینقدر قدرت سیاسی دست مردم پخش شده باشد که کسی نتواند با توطئه قدرت سیاسی را از مردم بگیرد یا کسی با کودتا یا بمب اندازی یا خشونت و تروریسم تاثیری در روال سیاسی جامعه بگذارد، آنوقت حرف زدن اینها چیزی جز آگاهی برای جامعه نمیآورد. برای اینکه میشود به بچه‌های مدرسه‌ای نشان داد و گفت ببینید در مقابل این حرفهای عاقلانه‌ای که هست، یک عده هم هستند که اینطور فکر میکنند و فکر میکنم اینها جریان‌ات منزوی و مسخره‌ای خواهند شد. کما اینکه الان هم بنظم بعنوان عقیده، بعنوان اندیشه، اینها منزوی اند. از یکطرف روی پول و از طرف دیگر روی ارباب، روی تروریسم و کشتار قدرتشان را نگه داشته‌اند. از طرف دیگر خیلی از مردم در خاور میانه کانالهای واقعی ابراز وجود برویشان بسته است. اگر شما در ایران و عربستان و مصر و سوریه و عراق احزاب مارکسیست و سوسیالیست، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای زنان داشتید، کسی نمیرفت برای اینکه نارضاتی اش را از رژیم دیکتاتوری روز نشان دهد عضو سازمان اسلامی بشود. مردم می‌رفتند عضو سازمانهایی میشدند که حرمت و شخصیتشان را بالا میبرد. من فکر میکنم آزادی جوابش است، طرفدار سرکوب نیستم ولی طرفدار دستگیری و تعقیب قضایی هرکسی که بخواهد آسایش، امنیت، سلامت روحی و جسمی کسی را بخطر بیاندازد هستم و اسلامی‌ها البته این رشته شان است. و من بعید میدانم که اینها یک سازمان اسلامی درست کنند و فوراً مشغول ترساندن بچه‌هایشان نشوند. باید نهادهایی باشند که از حقوق شهروندان در مقابل اینها دفاع کنند و مانع دست زدن اینها به اعمال غیرقانونی شوند. اگر در چهارچوب قانون یک کشور بخواهند حرفشان را بزنند بنظر من باید آزاد باشند، با همه جنایاتی که اسلافشان کرده‌اند بالاخره باید آزاد باشند که حرفشان را بزنند. این حقی است که با تولدشان بدست آورده‌اند. هرکه دنیا آمده حق دارد نظرش را بگوید و بنظر من هیچ دولتی نمیتواند این حق را از کسی سلب کند.

رادیو همبستگی: ایران جامعه‌ای قطبی است در مورد اسلام. یعنی اسلامیها و ضداسلامیها هر دو فعال هستند. تقابل این دو گرایش را چگونه میبینید؟ آیا فکر میکنید رنسانسی در ایران در جریان است؟

منصور حکمت: من فکر میکنم آنچه در جریان است یک نفرت عظیم اجتماعی از اسلام است که در بخش اکثریت جامعه تلنبار شده و روزبروز دارد فشارش افزوده میشود و این بزودی سدها را میشکند، زنجیرها را پاره میکند و ایرانی را که بیست سال مسند حاکمیت اسلام ارتجاعی بوده به یکی از مراکز مبارزه با نهضت ارتجاعی اسلام در منطقه تبدیل میکند. من این را مطمئن هستم، فکر میکنم آن حرکتی که از نظر فکری و مبارزات فکری و معنوی و فلسفی در طول تاریخ در ایران نشده، شاید این دفعه به حکم شرایط سیاسی توسط عمل سیاسی مردم صورت بگیرد، یعنی هجوم ضد اسلامی مردم بخاطر تجربه بیست سال حاکمیت ارتجاعی اسلام در این کشور و جنایاتی که به همین اسم شده و بخاطر اسلام شده. نفرتی که از اسلام وجود دارد در تاریخ آن کشور بیسابقه است. چون موقعی هست که به قول آن دوست شنونده آخوند یک قاری است، کاسبی که گوشه‌ای نشسته، میاید و پولی میگیرد و وعظی میکند و می‌رود، این یک نقش را در جامعه دارد، ولی وقتی که جلوی صحنه می‌آید و جامعه را آنطوری که فکر میکند شکل میدهد و منویات و مکنونات قلبی اش را تبدیل به قوانین بیرونی برای همه میکند و ما کثافتش را همه جا می‌بینیم آنوقت دیگر نمیشود گذاشت فقط برگردد برود جای سابقش و در سوراخ سابقش. وقتی موج به حرکت بیاید و حرکت ضد اسلامی مردم شروع شود آنوقت دیگر اسلام نمیتواند به مواضع و موقعیت بیست سال پیش خودش برگردد. برود در حوزه‌ها یا تکیه‌ها، یا مساجد خودش بنشیند. احتمال زیادی دارد که مردم تمام اینها را ازش بگیرند، ولی آیا میشود به این رنسانس گفت؟ بنظر من یک بعد و یک مشکل مسئله این است که این نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید همراه باشد با یک نبرد فکری عمیقی که پایه‌های این دین و اصلا تفکر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی‌گری را با همه

جوانب ظریفش که برای مثال در شرقزدگی، در مردسالاری، و در بی حقوقی کودک و یا در روحیه ملی سیاهپوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشورها خود را نشان میدهد، نقد کند. این نقد باید خودآگاه و مکتوب باشد، توسط ایدئولوگهای جامعه در هر دوره‌ای پیش برده شود. این را ما شاهد نیستیم. در نتیجه حرکتی که علیه اسلام خواهد شد در درجه اول یک حرکت توده‌ای وسیع مردم علیه ابراز وجود سیاسی - اجتماعی اسلام است، ولی اینکه این چقدر با یک نقد عمیق فکری همراه شود که تبدیل به سرمایه‌ای برای نسل‌های بعدی بشود و جامعه از این دوران خرافی - مذهبی‌اش عبور کند، باید دید این در عمل چه میشود. واضح است که با یک جنبش موج برگشت علیه اسلام، حتما متفکرینی هم عروج خواهند کرد. ولی الان شاهد این نیستیم. برعکس آنچه الان شاهدیم، حزب کمونیست کارگری و یک عده آدمهای خوشفکر به کنار، این است که بخش اعظم آنهایی که میخواهند از شر جمهوری اسلامی خلاص شوند، به خیال خودشان دارند "زرنگی" بخرج میدهند، منتهی این زرنگی یک زرنگی دهاتی است که فکر میکنند آنها اگر ما یک آخوند خوب را تشویق کنیم در مقابل آخوند بد، این پیشرفت محسوب میشود. فردا یک آخوند دیگر را در مقابل خاتمی قرار میدهیم، پس فردا یک آخوند دیگر، تا یواش یواش یک روز این آخوند آخری را می توانیم بهش بگوییم تو میتوانی آخوند نباشی. یک حالت به اصطلاح پلیتیک زدن و کلک زدن به تاریخ که اصلا هیچوقت در تاریخ موفق نبوده. و جای تاسف است، برای اینکه از روشنفکر و شاعر و نویسندگان تا سیاسیون که آدم می بیند خیلی‌ها توی این دلقک بازی سیاسی شریکند و به نظر من سد راه شفافیت مبارزه آتی هستند. من فکر میکنم همه اینها منزوی میشوند. هرکس امروز با هرگوشه اسلام یا هرگوشه جمهوری اسلامی لاس زده باشد فردا در جمعیت‌های بزرگ مردمی باید جواب سؤال مردم را بدهد: شما که بهتر میدانستی چرا آن موقع، که کسی هم اسلحه روی شقیقه ات نگذاشته بود، حرف دلت را نزدی؟ چرا نیامدی به مردم بگویی که این دین کثیف است؟ اصلا بطور کلی دین کثیف است؟ که اینها یک مشت آدمکش اند، که حتی همین آقای خاتمی، که دیروز در تمجید رهبرش حرف زده، بیست سال است جزو مهره‌های حکومت اسلام در این کشور است. ایشان زمانی که در آن مملکت پست و مقام داشته، در زندانها داشتند عزیزان ما را میکشیدند، همین الان هم که رئیس جمهور است زن اجازه ندارد بیرون بیاید و بگوید من چه میخواهم و نمیتواند لباسی را که میخواهد بپوشد و یا به کاری که میخواهد بپردازد. در آن مملکت زن حقوقی ندارد و این رژیم آقای خاتمی است. البته بنظر من روشنفکر در ایران به قشری گفته میشود که پسقراول‌های جامعه هستند. خوشفکرترین و آزاداندیش‌ترین‌ها را باید رفت در نسل درگیر در زندگی گیر آورد که می‌رود روی پشت بام خانه‌اش آنتن ماهواره‌ای می‌گذارد، ریسک اینکه ممکن است بیایند و بگیرندش را می‌پذیرد و سعی میکند بداند دنیا دارد چه می‌گوید. او روشنفکر واقعی آن مملکت است. اینها پسقراول‌هایی هستند که دکان انتلکتوتلی برای خودشان درست میکنند و خیلی جای تاسف است. برای اینکه امروز جای کسانی که کل ریشه‌های اسلام را به جنگ بطلبند، کسی که بیاید با لحن صادق هدایت و علی دشتی آبروی اینها را ببرد واقعا خالی است. اگر کسی اینکار را بکند بنظر من چهره‌اش تابناک‌تر از هر شخصیت تاریخ فکری این مملکت ثبت میشود تا صدها سال بعد، کسی که بشود پرچمدار مبارزه معنوی و فکری مردم ایران علیه اسلام و اسلامیت. جای این خالی است. در نتیجه امروز این صرفا یک کشمکش سیاسی است، اینکه یک موج برگشت سیاسی چقدر میتواند دستاوردهای ضد اسلامی مردم را تشبیت کند، جای سؤال است. من به آن رنسانس نمی‌گویم ولی فکر میکنم اسلام در آن مملکت یک شکست اساسی می‌خورد.